

روشنفکری دینی، مسئله تعبد و عقلانیت

سایت «فرهنگ امروز» گفتگویی در نقد روشنفکری دینی در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۹۲ با «مصطفی ملکیان»، از چهره‌های مطرح در محافل روشنفکری داخل کشور، تحت عنوان: «با پارادکس خود چه می‌کنند؟» انجام داده که بازتاب گسترده‌ای را موجب شده است. ملکیان در این مصاحبه با شرح پروسه گذار خود از این عرصه به «عقلانیت و معنویت»، روشنفکری دیری را مفهومی پارادوکسیکال با تناقضی درونی میان تعبد به دین و التزام به عقلانیت شمرده است.

ایشان با تعریف «عقلانیت»، به عنوان سنتی اروپایی که ریشه در فرهنگ یونان و روم باستان دارد، و «تعبد»، به عنوان سنتی دیری میان مؤمنان، قوام تدین را در تعبد، به معنای بی‌چون و چرا پذیرفتن گزاره‌های دینی، و قوام روشنفکری را در عقلانیت و التزام کامل به یافته‌های علمی دانسته و نتیجه می‌گیرد: «عقلانیت نافی تعبد، و تعبد نافی عقلانیت است و این دو ذاتاً یکدیگر را نفی می‌کنند، در پروژه روشنفکری دینی م‌ی‌خواهند این دو با هم جمع شوند درحالی‌که ما نمی‌توانیم هم عقلانی باشیم و هم متدین».

ملکیان سپس نتیجه می‌گیرد: «اگر روشن‌فکری با تدین ناسازگار است، (در عوض) با معنویت سازگار است و من به جای روشنفکری دینی، از (واژه) روشنفکری معنوی استفاده می‌کنم».

این مصاحبه از آنجائی که در پاسخ به سئوالات پراکنده و جهت‌دار مصاحبه‌کننده علیه برخی چهره‌های سرشناس روشنفکری دینی انجام شده است، به دلیل شفاهی بودنش فاقد انسجام و استحکام متون جدی بوده و سوء تفاهماتی را برانگیخته است، تا جائی که حتی مصاحبه‌کننده از ظن خود یار ملکیان شده و قسمتی از سخنان ایشان را که مستقل از محور بحث، در انتقاد از بحث عبور از «فقه» آمده، با ذوق زدگی به عنوان سندی علیه روشنفکران دینی تیتیر کرده است؟ غافل از آنکه ملکیان در این مصاحبه به خصوص آنجا که می‌گوید: «به هر دین تاریخی و نهادینه‌ای التزام صد درصد داشتن، با عقلانیت ناسازگار است، چون هر دین تاریخی و نهادینه‌ای از من تعبد می‌طلبد و می‌خواهد من سخن کس یا کسانی را بپذیرم»، پنبه فقاقت را مهمترین محصول دین نهادینه شده است زده و تعبد به آن را مغایر عقلانیت شمرده است.

جان کلام در همین جمله: «دین تاریخی و نهادینه شده» است. شریعت‌ها به قول دکتر شریعتی در آغاز «نهضت» بودند و به تدریج به «نهاد» تبدیل شدند، نهضت از سرچشمه جاری می‌شود و نهاد در جریان تاریخی خود رنگ و رسوب بستر را می‌گیرد. دین تاریخی در واقع تلقی و درک و فهم باورمندان به آن دین در طول هزاره‌ها و قرن‌های گذشته است که نه ثابت است، و نه الزاماً زلال سرچشمه رابه تشنگان می‌رساند.

ملکیان پس از اشاره به تعبد سخت بودائیان نسبت به آئین خود به رغم این سخن بودا که: «به سخن من تعبد نورزید، سخن من را آزمون کنید، اگر با آزمون درست درآمد بپذیرید وگرنه وا بزنید»، تغییرمشی خود را به وضوح بیان می‌کند:

«من از روشنفکری دینی گذر می‌کنم و به روشن‌فکری معنوی می‌روم، چون در عین معنویت تعبد نیست و از این نظر عقلانیت با معنویت قابل جمع هستند... اگر عقلانیت را پاس می‌داری، چاره‌ای نداری جز آنکه معنوی هم باشی... و اگر کسی گفت من فقط معنویت را پاس می‌دارم و فقط دغدغه‌ی معنویت دارم، من با استدلال می‌گویم چاره‌ای نداری جز اینکه عقلانی هم باشی»

به این ترتیب معلوم می‌شود که ملکیان با فاصله گرفتن از تعبد به دین تاریخی، به «معنویت و عقلانیت» که همان سرچشمه‌ای خالص و زلال دین است، رویکرد تازه خود را سامان می‌دهد. اما این که چرا چنین سخنانی در جامعه سنتی و به شدت فقه‌محور دینی ما واکنش‌های منفی به بار می‌آورد، بی‌خبری اکثریت باورمندان دینی از «سرچشمه اصلی» دین، و

یکی شمردن «کتاب و سنت» با دین نهادینه شده تاریخی عرضه شده توسط فقیهان است که چه بسا فرسنگ ها با کتاب و سنت فاصله داشته و با شاخ و برگ های شرک آمیزش سنخیتی دیگر یافته باشد. به همین دلیل هم رسالت هر پیامبری پیراستن تعالیم توحیدی به شرک آلوده شده پیامبر پیشین بوده است؟

به نظر این قلم جنگ زرگری تفرقه برانگیزی که برخی رسانه ها و روزنامه نگاران میان دو نحلّه «روشنفکری دینی» و «عقلانیت و معنویت» (به مصداق: فَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ - مؤمنون ۵۳) راه انداخته اند، جز جنگ الفاظ و عناوین نیست و واقعیتی در عالم خارج ندارد و اگر نیک بنگریم، تفاوت چندان در دیدگاه های دو طرف نیست؛ نه روشنفکران دینی اهل تعبد به دین تاریخی و منکر عقلانیت هستند، و نه ملکیان و موافقانش پشت کرده به ایمان دینی و شریعت اند. مشکل اصلی، همانطور که گفته شد، یکی شمردن دین تاریخی فقاهتی با پیام خالص پیامبر و کتابی است که عرضه کرده است.

امت اسلام در هر دو شعبه شیعه و سنی، قرن هاست که قرآن را در حوزه های علمی خود فرو نهاده و فقه را محوریت بخشیده است، به قول علامه طباطبائی مفسر بزرگ شیعه در تفسیر المیزان:

«علوم حوزوی به گونه ای تنظیم شده اند که به هیچ وجه به قرآن احتیاج ندارند، به طوری که شخص متعلم می تواند تمام این علوم را از صرف، نحو، بیان، لغت، حدیث، رجال، درایه، فقه و اصول فرا گرفته به آخر برسد، و آن گاه متخصص در آن ها بشود و ماهر شده در آن ها اجتهاد کند، ولی اساساً قرآن نخواند و جلدش را هم دست نزند! در حقیقت برای قرآن چیزی جز تلاوت کردنش برای کسب ثواب و یا بازوبندی فرزندان، که از حوادث روزگار حفظشان کند، چیزی نمانده، اگر اهل عبرتی، عبرت بگیر» (المیزان ۴۰ جلدی، ج ۱۰، ص ۱۱۷)

آقای خمینی نیز در همین زمینه چنین گفته است:

«... اینجانب از روی جدّ، نه تعارف معمولی می گویم: از عمر به باد رفته خود در راه اشتباه و جهالت تأسف دارم، و شما ای فرزندان برومند اسلام، حوزه ها و دانشگاه ها را از توجه به شؤونات قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید، تدریس قرآن در هر رشته ای از آن را نظر اعلاّی خود قرار دهید، مبدا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف پیری بر شما هجوم کرد، از کرده ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید، همچون نویسنده (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۰، س ۲۶).

حقیقت آنست که وقتی دین از نهضت به نهاد تبدیل شد و طبقه ای به عنوان متولی پدید آمد، تکلیف و «تعبد» جای «اختیار» و «عقلانیت» می نشیند و با کنار رفتن تدریجی «کتاب الهی» و جایگزینی تولیدات فقهی متولیان، معانی «تعبد و تعقل» نیز، همچون بسیاری از کلید واژه های قرآنی، به کلی مسخ و از معنای قرآنی خود منحرف می گردند.

اما مصطفی ملکیان که دانش آموخته حوزه علمیه قم و شاگرد فقیهانی همچون: جوادی آملی، مصباح یزدی و حسن زاده آملی است و با دغدغه «فلسفه و کلام»، سال ها در «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم» و «مؤسسه امام خمینی» تحصیل و تدریس کرده، اینک که خلأ «معنویات و عقلانیت» را در آموزه های حوزه های با تمام وجود حس می کند، با آزاد کردن خود از برزخ میان تعبد به آنچه در حوزه های علمیه آموخته و فطرت خرد پذیر خداجوی خود، پله پله مراحل پنجگانه حیات فکری خود (به تعبیر رسانه فرهنگ امروز) را از بنیاد گرائی اسلامی، سنت گرائی اسلامی، روشنفکری دینی، اگزستانسیالیزم الهی و عقلانیت معنوی تعالی می بخشد و بیش از گذشته به هدف اصلی بعثت که به تمام و کمال رساندن «اخلاق» است و به معنویت و عقلانیت می پردازد.

ملکیان در این سیرو صیوررت، به تفاوت فرهنگ قرآنی با آموزه های عرفان و کلام و فقه پی می برد و شجاعانه آن را به زبان می آورد، ایکاش چنین حوزویانی فرهیخته، فرصت کنند یکدم عمری را که تاکنون در آموختن فرعیاتی همچون فقه و

اصول و فلسفه و کلام صرف کرده‌اند، حداقل به توصیه‌ای که از علامه طباطبائی و آقای خمینی نقل شد، اختصاص دهند. این طلیعه و نگرش تازه را در مصاحبه ملکیان آشکارا می‌بینیم، آنگاه که صریحاً می‌گوید:

«متکلمان ما، فلاسفه و عارفان ما از فرهنگ‌های دیگری مفاهیم و نظریات و آموزه‌هایی را گرفته‌اند و آنها را بر قرآن و روایات تحمیل کرده‌اند (در حالیکه) قرآن و روایات ما هرگز حاکی از این مفاهیم، آموزه‌ها و نظریات نیستند... آنچه قرآن و احادیث نبوی القاء می‌کنند، هرگز سخنی نیست که فیلسوفان اسلامی و عرفای اسلامی و متکلمان اسلامی گفته‌اند. من سخنم را خیلی واضح و صریح گفتم».

تعارض دین نهادینه شده تاریخی در بسیاری از موارد با عقلانیت قابل انکار نیست، اما این قلم بر این باور است که در «کتاب و سنت مطابق با آن»، که پایه و اساس اسلام است، اصلاً نه تعبدی به معنای مصطلح موجود است و نه عملی که «عقلانی» نباشد مورد قبول شارع است! در اینصورت نه «تعبد»ی که (حتی در امور سیاسی نسبت به رهبری) در جامعه سنتی ما معمول شده است، مطلقاً جایگاه دینی دارد و نه عقلانیتی که برخی فقیهان آنرا رقیبی برای ایمان می‌شمرند، خلاف دین است. این مختصر را مجال پرداختن تفصیلی به این مدعا نیست، به ناچار به شواهدی نمونه وار در زمینه تعبد و عقلانیت اشاره می‌کند:

۱- از نصایح حکیمانه لقمان که در قرآن نقل شده، یکی هم این است: «از چیزی که به آن علم نداری، پیروی مکن، زیرا چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است (اسراء ۳۶). اگر کسب علم با ابزار سه‌گانه شناخت، تنها شرط پیروی از هر دین و آئین و هر شخص و شعاری شمرده شده است، در اینصورت چگونه تعبد و تقلید کورکورانه می‌تواند مورد قبول خدا باشد؟

۲- در مذمت چنین پیروی‌های کورکورانه‌ای است که قرآن از زبان پیروان به دوزخ درآمده می‌گوید: «پروردگارا، ما از سادات و بزرگان مان (رؤسای دینی و سیاسی خود) پیروی کردیم و آنها ما را از راه راست گمراه کردند، پس عذابشان مضاعف کن و از رحمت خویش دورشان ساز (احزاب ۶۷)».

۳- از ویژگی‌های دهگانه‌ای که قرآن از «عبدالرحمن» بر شمرده است، یکی هم این است که با آیات خدا کر و کور برخورد نمی‌کنند (وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا - فرقان ۷۳)، شگفتا که خدا تعبد مقلدوار از خود را نمی‌پسندد و به بندگان توصیه می‌کند با آگاهی و شناخت علمی با آیات او آشنا شوند!

۴- خدا به پیامبرش فرمان داده به مردم اعلام کند: «این است راه من، با بصیرت (نه تقلید و تعبد)، مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنم. هم من و هم هر کس از من تبعیت می‌کند (باید چنین کند- یوسف ۱۰۸). آیا حوزه‌های علمیه ما از این فرمان تبعیت می‌کنند؟

۵- مشتقات کلمه «عبادت» جمعاً ۲۷۵ بار در قرآن آمده است که از این تعداد کثیر، فقط یکبار به «تعبد» (در باب تَفَعَّل) اشاره شده است، آنها با نفی و نهی تعبد! این فرعون بود که مردم را به «تعبد» از خود مجبور می‌کرد و موسی (ع) برچنین رفتارش اعتراض داشت (شعراء ۲۲). خدا از بندگان «عبادت» خواسته است که امری آگاهانه و عاشقانه است، نه تعبد که تظاهری از بندگی است (همچنانکه میان صنعت با تصنع، کبریا با تکبر و شکل با تشکل فرق است).

۶- در قرآن آمده است که در روز قیامت، خدا از تکذیب‌کنندگان می‌پرسد: «آیا آیات مرا دروغ شمردید و به آن احاطه علمی پیدا نکردید، پس چه می‌کردید؟ (نمل ۸۸)، گوئی ما نه برای انجام تکالیف و تقلید و تبعیت، که برای احاطه علمی به آیات خدا و شناخت موحدانه او به جهان آمده‌ایم!

آری مومنان به: خدا، فرشتگان، کتابهای الهی، رسولان و آخرت، که مشتمل بر اموری غیبی هستند، ایمان دارند (بقره ۲۸۵ و نساء ۱۳۶)، اما «ایمان» که امری قلبی و انتخابی است، با تعبد و تکلف تفاوت فراوان دارد و در هیچ آیه قرآن نیامده است به این امور تعبد داشته باشید، و از قضا در تقسیم بندی قرآن به دو بخش: «محکمت» و «متشابهات»، راسخون در علم، که عاقلترین مردم (اولوالالباب، به تعبیر قرآنی) محسوب می شوند، هر چند اعتراف به عجز خود در فهم ت اویل متشابهات می کنند، با اینحال به اتکای معیارهای اساسی که از محکمت یافته اند، به هر دو بخش ایمان می آورند (آل عمران ۲). ایمان قلبی به امور غیبی کجا و تعبد به احکام روشن شرعی کجا؟

۷- در دین تاریخی و فقهت برآمده از آن، به زیر سؤال بردن فلسفه احکام و پرسش از چگونگی و چرائی اصول دین خلاف تعبد و تسلیم به حق به شمار می رود، اما ابراهیم خلیل (ع) که در قرآن نماد تسلیم و توحید معرفی شده است، هم رستخیز و زنده شدن مردگان در قیامت را زیر سؤال می برد و صادقانه از پروردگارش می خواهد چگونگی آن را به او نشان دهد، که درخواست آدمشانه اش با حسن قبول مورد اجابت قرار می گیرد (بقره ۲۶۰)، و هم در مورد عذاب قوم همجنس گرای قوم لوط، وقتی با خدا مجادله می کند، نه تنها مؤاخذه نمی شود، بلکه به خاطر چنین مهر و محبتی که شامل چنان مردمی هم می شود، مورد تجلیل هم قرار می گیرد. (...يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ- هود ۷۴ و ۷۵)

۸- پیروان پیشتاز پیامبران و پرورش یافتگان مستقیم آنان نیز برای رسیدن به اطمینان و آرامش قلبی، بعضاً از خدا دلیل و سندی تمنا می کردند! و مگر «مائه» ای که پنجمین سوره قرآن نام آن گرفته است، غیر از اجابت درخواست حواریون از طریق عیسی بن مریم (ع) است تا هم دلشان آرام گیرد و هم شاهدهی بر آن باشند؟ وقتی بنده ای در حکمی به یقین و آرامش قلبی نرسیده، آیا نفاق و دو روئی و خلاف صداقت نیست که در ظاهر به تعبد پردازد و از خدا چیزی را مخفی کند که بر آن خبیر است؟! زیر سؤال بردن رستخیز را نیز قرآن از زبان یکی از بندگان نقل کرده است که با حسن اجابت الهی و تجربه ای عملی پاسخ داده شده است (بقره ۲۵۹).

۹- نه تنها انبیاء و اولیاء، بلکه فرشتگان نیز که نماد تسلیم و تبعیت مطلق هستند، چیزی را که نمی دانند از خدا می پرسند تا چشم و گوش بسته عمل نکرده باشند، همچنانکه وقتی خداوند به آنان خبر داد که دست اندر کار آفرینش جانشینی جدید (موجودی مختار) در زمین است، فرشتگان گفتند: «آیا کسی را قرار می دهی که فساد می کند و خون می ریزد»؟ (بقره ۳۰) آری در نظام الهی تعبد به معنای تعطیل عقل و تقلید کورکورانه وجود ندارد.

۱۰- جایگاه تعقل و علم را از بعضی اشارات قرآن بهتر می توان فهمید. از جمله: جز دانشمندان در مثال های قرآن تعقل نمی کنند (عنکبوت ۲۳)، جز با تعقل نمی توان به ایمان رسید (یونس ۹۹ و ۱۰۰)، جز نشنیدن حقایق و تعقل نکردن در آن دلیلی بر دوزخی شدن نیست (ملک ۱۰)، بدترین جنبندگان! در نظر خدا کسانی هستند که تعقل نمی کنند (انفال ۲۲)، جهانگردی کنید تا دلی پیدا کنید که با آن تعقل کنید (حج ۴۶) و...

عبدالعلی بازرگان

یازدهم اسفند ۱۳۹۲، دوم مارچ ۲۰۱۴